

بررسی احساس تمایل و تقصیر با استرس، افسردگی و اضطراب
متقاضیان طلاق در شهرهای اصفهان و اراک*

The Relation of Inclination and Guilt Feeling of Divorce on
Stress, Depression and Anxiety of Those Are To
Divorce in Esfahan and Arak

H. Yazd Kasti, M. A. ✉

N. Mansori, M. A.

A. Zadeh Mohammadi, Ph.D.

Z. Ahmad Abadi, M. A.

حامد یزدخواستی ✉

دانشجوی کارشناسی ارشد خانواده‌درمانی، دانشگاه شهید بهشتی

نادر منصوری

دانشجوی کارشناسی ارشد خانواده‌درمانی، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر علی زاده‌محمدی

استادیار پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی

زهره احمدآبادی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

Abstract

The present research examines the relation of inclination and guilt feeling of divorce on stress, depression, and anxiety of those who decide to divorce at Family Law Courts in Esfahan and Arak. The sample included 237 subjects (147 women and 89 men).

پژوهش حاضر رابطه احساس تمایل و تقصیر بر استرس، افسردگی و اضطراب افراد متقاضی طلاق در دادگاه‌های خانواده شهرهای اصفهان و اراک را بررسی می‌کند. نمونه این پژوهش شامل ۲۳۷ نفر آزمودنی (۱۴۷ زن و ۸۹ مرد) است که با روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند.

* این پژوهش با حمایت مالی قطب علمی خانواده انجام گرفته است.

✉ نویسنده مسئول: تهران - اوین - دانشگاه شهید بهشتی - پژوهشکده خانواده

تلفن: ۰۲۱-۲۲۴۳۱۸۱۴ - دورنما: ۰۲۱-۲۹۹۰۲۳۶۸

پستالکترونیک: email:hamed_yazdkhasti2000@yahoo.com

✉ Corresponding author: Family Research Institute, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
Tel: +9821-22431814
Fax: +9821-29902368
Email: hamed_yazdkhasti2000@yahoo.com

who received DASS Questionnaire Inclination and Guilt Divorce Questionnaire (Alpha Cronbach. 91 and .60), and a Demographic Questionnaire. Results found a significant relationship between decided todiorce & feeling of guilt with depression and anxiety. The women who have decided to divorce showed less feeling of guilty and depression. The higher education, high economic level and having more children were in positive significant correlation with decreased stress, depression, and anxiety.

KeyWords: The feeling of inclination and guilt, divorce, Stress and Depression.

ابزارهای به‌کار رفته در این پژوهش از پرسشنامه ۲۱ سؤالی DASS و پرسشنامه محقق ساخته سنجش تمایل و تقصیر در طلاق (آلفای کرونباخ آن‌ها ۰/۹۱ و ۰/۶۰) استفاده شد. نتایج نشان داد رابطه معناداری بین احساس تقصیر و تمایل به جدایی با اضطراب و افسردگی وجود دارد و مشخص شد زنانی که تمایل به جدایی داشته‌اند از افسردگی کمتری رنج می‌برند. داشتن فرزند و درآمد بیشتر و تحصیلات بالاتر با کاهش میزان استرس، افسردگی و اضطراب در بین افراد مراجعه‌کننده برای طلاق رابطه داشت.

کلیدواژه‌ها: احساس تمایل و تقصیر، طلاق، استرس، اضطراب، افسردگی

مقدمه

براساس اطلاعات مرکز آمار ایران، میزان طلاق در سال‌های اخیر رشد فزاینده‌ای داشته به طوری که این رشد از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵ به ترتیب به ۰/۷، ۰/۷۵، ۰/۷۹ درصد رسیده است (برنشتاین، ۱۳۷۷). سلیمی و همکارانش (۱۳۸۴) در تحقیقات خود نشان دادند که بیشترین فراوانی متقاضی طلاق در گروه سنی ۳۱ - ۲۵ سال و کمترین در مقطع سنی ۵۸ - ۵۲ سال می‌باشد. هم‌چنین در پژوهشی که توسط سازمان بهزیستی در سال ۱۳۷۸ انجام شد، مشخص گردید که بیشترین متقاضی طلاق در مقطع تحصیلی زیر دیپلم و گروه سنی ۳۵ تا ۳۶ و ۳۰ تا ۳۴ سالگی قرار داشته‌اند. علاوه بر این مشخص شد که ۱۴ درصد از زنان متقاضی طلاق، شاغل و ۸۶ درصد خانه‌دار بودند. عدم تفاهم اخلاقی بیشترین علت اختلاف و تقاضای طلاق بوده و پس از آن اعتیاد، مشکلات روانی، دخالت خانواده و اطرافیان، بی‌کاری، ازدواج مجدد و انحرافات اخلاقی هریک از طرفین قرار داشته است.

شمار اندکی از طلاق‌ها که به‌طور دوجانبه انتخاب می‌شوند و همزمان با توسعه زندگی دو طرف اتفاق می‌افتند و به آزادی بیشتر و رشد متقابل افراد درگیر می‌انجامند، را طلاق بحق^۱ می‌گویند. اما بیشترین نوع طلاق که رواج دارد تمایل یا انتخاب دوجانبه صورت نگرفته، یک یا هر دو طرف

احساس درماندگی می‌کنند و خشم و سرزنش، احساس بی‌عدالتی و کمبود احترام به‌خود، زوج یا زوجین را در برمی‌گیرد، طلاق ناحق^۲ نام دارد (برسان، ۱۳۷۹).

برک^۳ (۱۹۹۸) معتقد است که افرادی که طلاق را تجربه کرده‌اند، با کشمکش‌های متعدد فردی و بین فردی مواجه هستند. در این فرایند هویت آشفته، فقدان امید، تغییر در سبک زندگی، مشکلات جدی در شبکه اجتماعی و شغلی از پیامدهای طلاق هستند که از آن میان ابعاد روان‌شناختی طلاق از اهمیت بیشتری برخوردارند. هم‌چنین کوپر^۴ (۲۰۰۱) بیان می‌کند که در درمان زوج‌های طلاق گرفته بایستی به اضطراب، افسردگی، سوء‌مصرف مواد و تعارض‌های اجتماعی آن‌ها توجه کرد. از این‌رو شاید بتوان گفت مهم‌ترین تأثیری که طلاق بر زوجین می‌گذارد اثرات روان‌شناختی آن است که مواردی از قبیل افسردگی، اضطراب و احساس تنهایی را شامل می‌شود (آماتو، ۱۹۹۸؛ به نقل از رفیعی، ۱۳۸۴).

نیمرخ روانی زوج‌های ناراضی در آزمون تشخیصی MMPI-2^۵ نشان داده است که این افراد از افسردگی، عدم علاقه به زندگی و نگرانی رنج می‌برند؛ شوهران این زوج‌ها احساس نگرانی و اضطراب داشته و به آسانی خود را سرزنش می‌کنند؛ هم‌چنین طلاق گرفته‌ها اغلب از حمایت اجتماعی کمتری برخوردار می‌باشند و بیشتر از نبود حمایت اجتماعی نگران هستند (گاهلر^۶، ۲۰۰۶). والراشتاین و کلی^۷ (۱۹۸۰) مشاهده کردند، افرادی که طلاق گرفته‌اند اغلب در مورد سرنوشت بچه‌های خود و تعریفی که جامعه از همسر خوب ارائه می‌دهد احساس گناه دارند.

از عوامل اثرگذار بر استرس، افسردگی و اضطراب افراد در حال طلاق، نگرش‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی در مورد طلاق است. از نظر پین هی و پرز^۸ (۲۰۰۰) عوامل تنش‌زای پس از طلاق را نمی‌توان جدا از ارزش‌های اجتماعی شکل‌دهنده آن‌ها در نظر گرفت. خودارزیابی همراه با احساس گناه^۹ در مورد طلاق، ناشی از برچسب‌های اجتماعی است و باعث احساس گناه، پریشانی و یأس شدید در افراد طلاق گرفته می‌شود. علاوه بر این عوامل شخصیتی افراد نیز می‌تواند بر طلاق و پیامدهای روانی آن مؤثر واقع شود. به‌عنوان مثال ظهیرالدین و خدایی‌فر^{۱۰} (۱۳۸۰) در تحقیقی در مورد مراجعین طلاق نشان دادند که ۳۸/۵ درصد از افراد مورد مطالعه از نابهنجاری شخصیتی در آزمون تشخیصی MMPI-2 رنج می‌برند، به‌طوری که ۴۰ درصد از زنان و ۳۵/۷۲ درصد از مردان مورد مطالعه حداقل در یک مقیاس این آزمون نمره بالاتری کسب کرده بودند. به‌طور کلی نیم‌رخ‌های شخصیتی مراجعین طلاق در این تحقیق به ترتیب شیوع شامل: کمال‌گرایی^{۱۱}، نداشتن روابط عمیق و حقیقی، خودشیفتگی، خلق بی‌ثبات، خود بیمار انگاری، بدگمانی، اختلال انطباق^{۱۱}، افسردگی، انزوا، تفکر غیرمعمول و عجیب، وسواس فکری - عملی و هراس اختصاصی بوده است. نکته قابل ذکر آن است که عوامل ذکر شده روانی و شخصیتی هم زمینه‌ساز طلاق بوده و هم اثرات قابل توجهی بر فرد، پس از طلاق می‌گذارند.

به‌طور کلی تجربه طلاق برای شخصی که شروع‌کننده نیست، نسبت به شخص آغازکننده دشوارتر است (گری و سیلور^{۱۲}، ۱۹۹۰). تحقیقات نشان می‌دهند شخصی که آغازگر نیست از احساس گناه، طردشدگی و ناتوانی در امور زندگی (فقدان کنترل) رنج می‌برد. احساس گناه نیز با کاهش رضایت از زندگی پس از طلاق (مارگولیز واسپانیر^{۱۳}، ۱۹۸۳) و افسردگی در ارتباط است (والترز و همکاران^{۱۴}، ۱۹۹۵).

ویز^{۱۵} (۱۹۷۹) بیان کرد افرادی که آغازگر نیستند در بازسازی هویت خود به‌عنوان یک فرد طلاق گرفته با مشکل روبه‌رو می‌شوند. در مقابل، شروع‌کننده‌ها کنترل بیشتری بر فرایند طلاق داشته و از کارکرد هیجانی و روان‌شناختی بهتری برخوردارند (گری، ۱۹۹۶؛ دوران آیدین تاگ^{۱۶}، ۱۹۹۵). میرز^{۱۷} (۱۹۸۹) تجارب مردان در طلاق را مورد بررسی قرار داده است و بیان می‌کند که مردان، زمانی احساس گناه می‌کنند که شروع‌کننده طلاق هستند و این احساس گناه مانع جدایی روان‌شناختی آن‌ها از همسر سابق خود گشته و بازسازی هویت آنان را در موقعیت‌های خارج از روابط زناشویی دچار مشکل می‌کند (ویس، ۱۹۷۵).

این یافته‌ها نشان می‌دهند که اگر چه طلاق برای فرد شروع‌کننده از لحاظ هیجانی مشکل‌زا نیست اما برای این افراد نیز شکست محسوب می‌شود، به‌طوری که حتی در سال اول پس از طلاق تغییرات و آشفتگی‌های بیشتری را نسبت به افرادی که شروع‌کننده نیستند، تجربه می‌کنند (بوهلر^{۱۸}، ۱۹۸۷).

با توجه به مطالب ذکر شده پژوهش حاضر این هدف را دنبال می‌کند که آیا احساس تمایل و تقصیر در طلاق تأثیری بر استرس، اضطراب و افسردگی افراد متقاضی طلاق دارد یا نه؟

روش

جامعه، نمونه و روش نمونه‌گیری

جامعه آماری این پژوهش کلیه ساکنین شهرهای اصفهان و اراک را در برمی‌گیرد. با رجوع به دادگاه‌های خانواده از افرادی که در حال طلاق بودند برای اجرای این پژوهش دعوت به همکاری شد و پرسشنامه‌های مربوطه در اختیار آنان قرار گرفت. روش نمونه‌گیری به شیوه نمونه‌گیری در دسترس می‌باشد که در نهایت ۲۳۷ نفر (۱۴۷ زن و ۸۹ مرد) با میانگین سنی ۲۹ سال در این پژوهش شرکت کردند.

ابزارهای پژوهش

در این پژوهش از سه پرسشنامه برای سنجش متغیرهای تحقیق استفاده شد: بمنظور سنجش احساس تمایل و تقصیر در طلاق پرسشنامه‌ای محقق ساخته شامل ۱۳ سؤال تدوین شد. اعتبار این

پرسشنامه به روش همسازی درونی و با کمک آلفای کرونباخ و روایی سازه آن با استفاده از تحلیل عاملی اکتشافی و روش تحلیل مؤلفه‌های اصلی مورد بررسی قرار گرفت. برای ارزیابی مناسب بودن اندازه نمونه (۲۳۷ نفر) از آزمون کفایت نمونه‌گیری کایزر - مایر - اولکین و آزمون کرویت بارتلت استفاده شد. آزمون KMO برابر با ۰/۶۶ و در سطح مطلوب و رضایت‌بخش بود و آزمون (KMO) کرویت بارتلت از نظر آماری معنادار بود ($P < ۰/۰۰۱$ ، $df = ۱۵$ ، $X^2 = ۱۵۰/۱۴۳$). برای تحلیل عامل‌های پرسشنامه از روش تحلیل مؤلفه‌های اصلی و چرخش واریماکس استفاده شد. نتایج تحلیل مؤلفه‌های اصلی بیان می‌کند که دو عامل اصلی استخراج شده توانستند ۵۶/۴ درصد از واریانس کل را تبیین کنند. در نهایت عامل تمایل به طلاق با گویه‌هایی چون «من خودم تمایل به جدایی داشتم»، «با طلاق گرفتن نجات پیدا کردم» و «به همسر سابقم علاقه ندارم» روی یک مقیاس شش گزینه‌ای از هیچ تا خیلی زیاد سنجدیده شد که نتیجه آزمون روایی و آلفای کرونباخ برای این گویه‌ها ۰/۶ و در سطح مناسبی بدست آمده است. عامل تقصیر در طلاق با کمک گویه‌هایی از قبیل «من خودم را در این طلاق مقصر می‌دانم»، خانواده‌ام را در این طلاق مقصر می‌دانم و «اکنون که می‌بینم اشتباه کردم و می‌توانستم بیشتر تحمل کنم» ساخته شد که نتیجه با آلفای کرونباخ برای این گویه‌ها نیز معادل ۰/۵۲ محاسبه شد.

دومین پرسشنامه به کار رفته در این پژوهش، مقیاس DASS-21^{۱۹} می‌باشد که شامل سه زیرمقیاس استرس، افسردگی و اضطراب است. این مقیاس نسخه کوتاه شده‌ای از DASS-42 است که در سال ۱۹۹۵ توسط لویباند برای اندازه‌گیری سه حالت استرس، افسردگی و اضطراب طراحی شد. DASS-21 شامل ۲۱ سؤال است که در آن برای هر یک از سه حالت فوق ۷ جمله در نظر گرفته شده است. نمره‌گذاری آن به صورت لیکرتی از اصلاً (= ۰) تا خیلی زیاد (= ۳) و حداقل نمره آن صفر و حداکثر ۲۱ می‌باشد (مرادی، ۱۳۸۴). اعتبار آن بالا (آلفای کرونباخ برای افسردگی ۰/۹۵، اضطراب ۰/۹۰، استرس ۰/۹۳) گزارش شده و از مقیاس همسان و افتراقی کافی برخوردار بوده است (کرافورد و هنری به نقل از مرادی‌پناه، ۱۳۸۴). سومین پرسشنامه، خصوصیات جمعیت‌شناختی (سن، جنس، تحصیلات و...) آزمودنی‌ها را ارزیابی می‌کرد.

یافته‌ها

براساس جدول ۱، از بین ۱۴۷ زن و ۸۹ مرد، ۵۵/۱ درصد از افراد دارای تحصیلات سیکل و دیپلم، ۳۳/۵ درصد تحصیلات دانشگاهی و ۱۱/۴ درصد پایین‌تر از ابتدایی هستند. بیشترین مراجعه‌کنندگان برای طلاق در گروه سنی زیر ۲۵ سال قرار دارند که ۵۱/۷ درصد از این تعداد را زنان و ۲۲/۵ درصد را مردان شامل می‌شوند. در گروه سنی ۳۰-۲۵ سال، ۴۰/۴ درصد را مردان و ۲۳/۱

درصد را زنان تشکیل می‌دهند. کمترین میزان مراجعان طلاق در گروه سنی بالاتر از ۴۰ سال قرار گرفته‌اند. همچنین توزیع مراجعان برای طلاق بر حسب جنس و سطح درآمد نشان می‌دهد که بیشترین میزان مراجعان از سطح درآمدی پایینی برخوردارند. بیشترین راه آشنایی و همسرگزینی نیز از طریق نزدیکان و دوستان بوده است و مردان بیش از زنان، خارج از خانواده و نزدیکان به انتخاب همسر اقدام کرده‌اند.

جدول ۱: توزیع فراوانی تحصیلات، سن، درآمد و طریقه

همسرگزینی بر حسب جنس

کل		مرد		زن		
درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	
تحصیلات						
۱۱/۴	۲۷	۹	۸	۱۲/۹	۱۹	بی‌سواد و ابتدایی
۵۵/۱	۱۳۰	۵۲/۸	۴۷	۵۶/۵	۸۳	سیکل و دیپلم
۳۳/۵	۷۹	۳۸/۲	۳۴	۳۰/۶	۴۵	دانشگاهی
سن						
۴۰/۷	۹۶	۲۲/۵	۲۰	۵۱/۷	۷۶	۱۶-۲۵ ساله
۲۹/۷	۷۰	۴۰/۴	۳۶	۲۳/۱	۳۴	۲۵ تا ۳۰ ساله
۲۱/۲	۵۰	۲۷	۲۴	۱۷/۷	۲۶	۳۰ تا ۴۰ ساله
۸/۵	۲۰	۱۰/۱	۹	۷/۵	۱۱	۴۰ و بالاتر
درآمد (تومان)						
۳۶/۵	۵۸	۳۲/۹	۲۸	۴۰/۵	۳۰	زیر ۲۰۰ هزار
۲۹/۶	۴۷	۲۸/۲	۲۴	۳۱/۱	۲۳	بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار
۲۰/۱	۳۲	۲۴/۷	۲۱	۱۴/۹	۱۱	بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار
۱۳/۸	۲۲	۱۴/۱	۱۲	۱۳/۵	۱۰	بالای ۴۰۰ هزار
طریقه آشنایی						
۲۴	۵۴	۲۶/۲	۲۲	۲۲/۷	۳۲	خانوادگی
۵۲/۴	۱۱۸	۴۱/۷	۳۵	۵۸/۹	۸۳	دوستان و آشنایان
۲۳/۶	۵۳	۳۲/۱	۲۷	۱۸/۴	۲۶	خودم

جدول ۲ نشان می‌دهد که میانگین استرس، افسردگی و اضطراب در زنان و مردان در حد متوسطی قرار دارد و تفاوت‌های بین آنان در هیچ یک از حالات استرس، افسردگی و اضطراب معنادار نیست، اگرچه زنان دارای استرس و اضطراب بالاتری نسبت به مردان هستند.

جدول ۲: نتایج آزمون تی مستقل برای مقایسه میزان استرس، افسردگی و اضطراب در زن و مرد

سطح معناداری	درجه آزادی	t	انحراف معیار	میانگین	تعداد	جنس	
۰/۷۶۰	۲۱۰	۰/۳۰۶	۴/۸۴۵۳	۱۲	۱۳۵	زن	استرس
			۴/۶۱۲۱	۱۱/۷۹	۷۷	مرد	
۰/۳۲۶	۲۱۰	-۰/۹۸۵	۵/۰۸۸	۱۰/۴۹	۱۳۵	زن	افسردگی
			۴/۴۶۵	۱۱/۱۸	۷۷	مرد	
۰/۲۸۰	۲۱۰	۱/۰۸۳	۵/۳۴۴	۱۰/۵۶	۱۳۵	زن	اضطراب
			۴/۲۲۱	۹/۸۰	۷۷	مرد	

مقایسه زن و مرد در سه بازخورد عاطفی مرتبط با طلاق (تمایل، تقصیر و مقصر دانستن دیگران)، در آزمون تی ($t = ۴/۱۴۴$ ، $p \leq ۰/۰۰$) نشان داد که تنها در تمایل به طلاق تفاوت‌های بین زن و مرد معنادارست، بدین صورت که زنان از میانگین بالاتری نسبت به مردان در تمایل به طلاق گرفتن برخوردارند. اگرچه مردان مراجعه‌کننده برای طلاق، میانگین بالاتری نسبت به زنان در احساس تقصیر در طلاق دارند، اما این تفاوت معنادار نیست (جدول ۳).

جدول ۳: نتایج آزمون تی مستقل برای مقایسه بازخوردهای عاطفی مرتبط با طلاق (تمایل، احساس تقصیر و مقصر دانستن دیگران) در زن و مرد

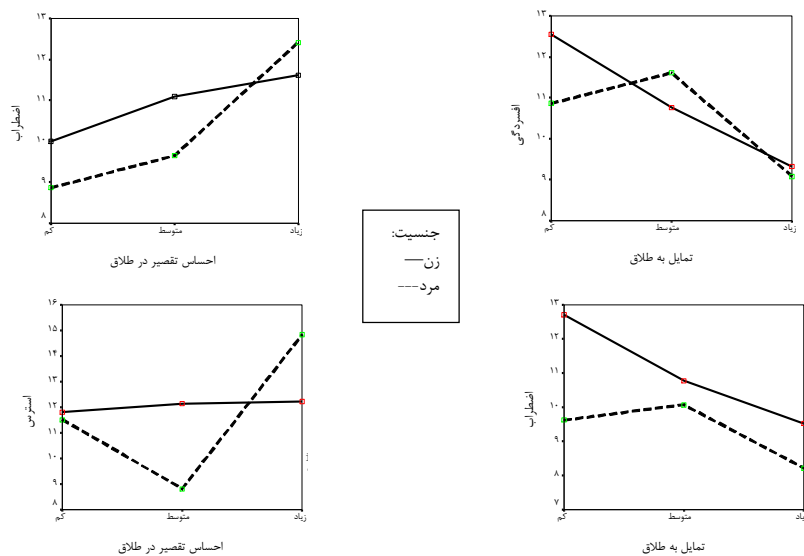
سطح معناداری	درجه آزادی	t	انحراف معیار	میانگین	تعداد	جنس	
۰/۰۰	۲۲۰	۴/۱۴۴	۳/۷۸۲۱	۹/۹۱۵۵	۱۴۲	زن	تمایل به طلاق
			۳/۵۹۷۶	۷/۷۶۳۵	۸۰	مرد	
۰/۱۲۲	۱۹۵	-۱/۵۵۴	۳/۱۶۹۷	۵/۰۶۸۴	۱۱۷	زن	احساس تقصیر در طلاق
			۳/۴۸۲۶	۵/۸۱۲۵	۸۰	مرد	
۰/۲۰۳	۲۲۶	-۱/۲۷۶	۲/۴۲۶۸	۶/۸۲۳۷	۱۴۱	زن	مقصر دانستن دیگران
			۲/۱۹۲۴	۷/۲۲۹۹	۸۷	مرد	

جدول ۴: نتایج تحلیل واریانس نمرات استرس، افسردگی و اضطراب و

تمایل به طلاق در دو گروه زنان و مردان

منبع تغییر	جنس	متغیر	درجه آزادی	مجموع مجذورات	میانگین مجذورات	F	سطح معناداری
تمایل به طلاق	زن	استرس	۲	۳۵/۱۶۰	۱۷/۵۸۰	۰/۶۷۶	۰/۵۱۰
		افسردگی	۲	۱۷۸/۵۴۶	۸۹/۲۷۳	۳/۴۴۲	۰/۰۳۵
		اضطراب	۲	۱۶۶/۲۱۰	۸۳/۱۰۵	۳/۰۶۴	۰/۰۰۵
	مرد	استرس	۲	۱/۹۰۲	۰/۹۵۱	۰/۰۴۰	۰/۹۶۱
		افسردگی	۲	۳۸۲/۳۰۴	۱۹۱/۱۵۲	۱/۷۹۷	۰/۱۷۳
		اضطراب	۲	۴۶/۰۱۲	۲۳/۰۰۶	۱/۱۸۲	۰/۳۱۳
احساس تقصیر در طلاق	زن	استرس	۲	۳۱۸/۱۸۷	۲۶/۵۱۶	۱/۰۸۷	۰/۳۸۰
		افسردگی	۲	۶۳۹/۹۳۳	۵۳/۳۲۸	۲/۲۸۰	۰/۰۱۳
		اضطراب	۲	۵۵۳/۶۳۰	۴۶/۱۳۶	۱/۸۷۶	۰/۰۴۷
	مرد	استرس	۲	۲۸۷/۱۲۲	۱۴۳/۵۶۱	۶/۸۲۰	۰/۰۰۲
		افسردگی	۲	۲۳۷/۶۸۱	۱۱۸/۸۴۰	۰/۸۵۱	۰/۳۹۱
		اضطراب	۲	۱۱۸/۶۵۱	۵۹/۳۲۵	۲/۸۸۵	۰/۰۶۲

همان‌گونه که جدول ۴ نشان می‌دهد، تنها در زنان، میزان افسردگی و اضطراب در سطوح مختلف تمایل به طلاق به صورت معناداری تفاوت دارد. میزان افسردگی و اضطراب در زنان در سطوح مختلف احساس تقصیر در طلاق به طرز معناداری متفاوت و در مردان نیز میزان استرس با احساس تقصیر در طلاق ارتباط معناداری دارد.



نمودار ۲: رابطه بازخوردهای عاطفی مرتبط با طلاق (تمایل، تقصیر و مقصدانستن دیگران) و استرس، افسردگی و اضطراب را در دو گروه زن و مرد نشان می‌دهد.

جدول ۵: ضرایب همبستگی بین استرس، افسردگی و اضطراب و متغیرهای تحقیق

اضطراب	افسردگی	استرس	
-۰/۰۷۷	-۰/۱۵۷*	-۰/۰۴۱	تمایل به طلاق
۰/۱۹۹**	۰/۱۶۳*	۰/۰۸۸	احساس تقصیر در طلاق
۰/۰۲۶	-۰/۰۰۶	۰/۰۵۲	مقصدانستن دیگران
-۰/۰۰۸	۰/۰۰۵	۰/۰۱۴	سن
-۰/۲۱۲*	-۰/۲۲۱*	-۰/۲۰۴*	تعداد فرزندان
۰/۰۶۶	-۰/۰۰۷	۰/۰۰	مدت زمان ازدواج
-۰/۲۶۴**	-۰/۱۸۷**	-۰/۱۳۴*	سطح تحصیلات
-۰/۱۷۰*	-۰/۱۲۸*	-۰/۱۲۳	درآمد

همان‌طور که در جدول ۵ مشاهده می‌شود، از بین بازخوردهای عاطفی مرتبط با طلاق، تمایل به طلاق رابطه‌ای منفی و احساس تقصیر در امر طلاق رابطه‌ای مثبت با سطح افسردگی و اضطراب افراد دارد. به عبارت دیگر از بین مراجعه‌کنندگان برای گرفتن طلاق، آن‌هایی که میزان تمایل بیشتری به این امر داشته، از افسردگی کمتری رنج می‌برند ($r = -0/157$)، در حالی که افرادی که خود را در طلاق مقصر می‌دانند، از سطوح بالاتری از افسردگی ($r = 0/163$) و اضطراب ($r = 0/199$) برخوردار هستند. داشتن فرزند بیشتر نیز با کاهش میزان استرس ($r = -0/204$)، افسردگی ($r = -0/221$) و اضطراب ($r = -0/212$) در بین افراد مراجعه‌کننده برای طلاق رابطه دارد.

علاوه بر این هرچه سطح تحصیلات افراد بالاتر باشد، میزان استرس ($r = -0/134$)، افسردگی ($r = -0/187$) و اضطراب ($r = -0/264$) آن‌ها نیز کاهش می‌یابد. به همین شکل، با افزایش میزان درآمد، از افسردگی ($r = -0/128$) و اضطراب ($r = -0/170$) افراد مراجعه‌کننده برای طلاق کاسته می‌شود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، مقصدانستن دیگران، سن و مدت زمان ازدواج هیچ رابطه معناداری را با متغیرهای وابسته نشان نداده است.

بحث

تحلیل واریانس نشان داد که در سطوح مختلف احساس تقصیر در طلاق، میزان افسردگی و اضطراب در زنان و میزان استرس در مردان به‌طور معناداری متفاوت است. همچنین نتایج

همبستگی پیرسون، رابطه معنادار و مثبتی را بین احساس تقصیر در طلاق با افسردگی زنان و اضطراب مردان نشان داد. این نتایج با آنچه گری و سیلور (۱۹۹۰) بیان می‌کنند که به‌طور کلی تجربه طلاق برای شخصی که احساس تقصیر می‌کند، نسبت به کسی که خود را مقصر نمی‌داند و آغازگر نیست، دشوارتر است و با تحقیقات اسپانیر و مارگولیز (۱۹۸۳) که نشان می‌دهند، اشخاصی که خود را مقصر می‌دانند از احساس گناه، طردشدگی و ناتوانی در امور زندگی (فقدان کنترل) رنج می‌برند. احساس گناه و تقصیر با کاهش رضایت زندگی پس از طلاق ارتباط دارد و با مطالعه والترز و همکارانش (۱۹۹۵) که بیان می‌کنند اشخاصی که خود را در طلاق مقصر می‌دانند از افسردگی نیز رنج می‌برند؛ همسو می‌باشد. در واقع احساس تقصیر و طردشدگی در طلاق باعث ارزیابی منفی خود، کاهش اعتماد به نفس، عزت نفس پایین و فقدان کنترل بر خود و محیط می‌شود که در نهایت میزان افسردگی و اضطراب را افزایش می‌دهد.

یافته دیگر نشان داد که احساس تمایل به طلاق رابطه‌ای منفی با سطح افسردگی در زنان و اضطراب در مردان دارد به بیان دیگر زنان و مردانی که خود تمایل به جدایی داشته‌اند از افسردگی و اضطراب کمتری رنج می‌برند. این یافته‌ها با تحقیقات گری (۱۹۹۶) و دوران آیدین تاگ (۱۹۹۵) ناممخوآن است که بیان می‌کنند شروع‌کننده‌های طلاق کنترل بیشتری بر فرایند آن داشته و از کارکرد هیجانی و روان‌شناختی بهتری برخوردارند. هم‌چنین با پژوهش ویز (۱۹۷۵) و میرز (۱۹۸۹) که نشان دادند مردان زمانی احساس گناه می‌کنند که شروع‌کننده طلاق هستند و این احساس گناه مانع جدایی عاطفی آن‌ها از همسر سابق خود گشته و بازسازی هویت آنان را در موقعیت‌های خارج از روابط زناشویی دچار مشکل می‌کند، همسو نیست.

یافته‌های دیگر در این تحقیق نشان می‌دهند که با افزایش مدت ازدواج، اضطراب و نگرانی مردان بیشتر می‌شود، به نظر می‌رسد که مردان بیشتر از زنان نگران وضعیت کیفیت زندگی بعدی خود و تشکیل خانواده هستند. از سوی دیگر در فرهنگ ایرانی مردان بیشتر از زنان تمایل به ارتباط یا ازدواج مجدد داشته و این احساس در میزان اضطراب و نگرانی آن‌ها مؤثر است. چنان‌که زنان متمایل به طلاق، اضطراب و افسردگی کمتری داشتند که در واقع احساس می‌کنند با طلاق به‌گونه‌ای از مشکلات رها و آسوده می‌شوند. هم‌چنان‌که کلین و اولیدی (۲۰۰۷) بیان کرده‌اند، افرادی که تاریخچه‌ای از افسردگی شدید و استرس داشته و یک طلاق یا جدایی را تجربه کرده‌اند کارکرد بهتری را از خود نشان داده‌اند البته در مورد تفاوت‌های جنسی در این زمینه سخنی نگفته‌اند. در مورد این نتیجه پژوهش به علت این‌که عوامل گوناگونی چون موقعیت اجتماعی، ویژگی‌های فردی و فرهنگی افراد و بسیاری از عوامل دیگر که می‌توانند تأثیرگذار باشند نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری است.

از سوی دیگر نتایج جمعیت‌شناختی این پژوهش نشان داد که ۳۶/۵ درصد افراد متقاضی طلاق از سطح درآمدی زیر دویست هزار تومان برخوردار هستند و ۱۳/۸ درصد افراد متقاضی طلاق با سطح درآمدی چهارصد هزار تومان به بالا می‌باشند که این با گفته فربر و ساندر (۱۹۸۹) و ساندر (۱۹۶۶) مبنی بر وجود رابطه منفی بین طلاق و توانایی مرد در تأمین درآمد (وضعیت اقتصادی ضعیف) همسو می‌باشد. این یافته نشان می‌دهد که هرچه میزان درآمد مرد بیشتر باشد میزان تقاضای طلاق از سوی او کمتر می‌شود. در رابطه با سطح تحصیلات، نتایج بدست آمده نشان دادند که بیشترین میزان تقاضای طلاق در سطح تحصیلی سیکل و دیپلم با ۵۵/۱ درصد انجام می‌گیرد. مطالعات متعددی یافته‌های این پژوهش را تأیید می‌کنند که خطر از هم پاشیدگی ازدواج با سطح تحصیلات رابطه معکوس دارد و افراد دارای سطح تحصیلات بالاتر کمتر متقاضی طلاق می‌باشند (مورگان و ریندفوس، ۱۹۸۵؛ و بوم باس ۱۹۹۱؛ به نقل از چالووارا، ۲۰۰۱).

هم‌چنین یافته دیگر پژوهش نشان داد که هرچه میزان درآمد بالاتر باشد میزان افسردگی زوجین در حال طلاق هم پایین‌تر است به عبارت دیگر هرچه وضعیت اقتصادی متقاضیان طلاق بهتر باشد افسردگی کمتری در قبال مسائل پیش آمده دارند و متقاضیان طلاق هرچه بیشتر نگرانی مالی بیشتر داشته باشند افسرده‌تر هستند.

نکته جالب توجه وجود فرزند در رابطه با چگونگی افسردگی است که داشتن فرزند، اضطراب، افسردگی و استرس زنان را کم می‌کند. به نظر می‌رسد حضور فرزندان موجب دلگرمی مادران است و احتمالاً فرزندان در درگیری‌های بین والدین نقش حمایت‌گری بیشتری را برای مادران دارند و به گونه‌ای سرمایه‌های آتی و امید عاطفی آینده مادران به حساب می‌آیند. شایان ذکر است که با داشتن احساس مثبت مادران در آغاز روند طلاق گرفتن، پیشنهاد می‌شود که وضعیت آنان در بعد از طلاق پیگیری شود، زیرا تحقیقات متعددی از جمله پژوهش والراشتاین و کلی (۱۹۸۰) نشان داده‌اند افرادی که طلاق گرفته‌اند اغلب در مورد سرنوشت بچه‌های خود احساس گناه می‌کنند لذا انتظار می‌رود که مادران این تحقیق نیز که در فرایند طلاق قرار دارند بعد از آن که مدت زمانی از طلاق آن‌ها بگذرد نسبت به کار خود احساس متفاوتی پیدا کنند. لذا پیگیری یافته‌ها در مطالعات بعدی ضروری است. هم‌چنین پژوهشگران افزایش حجم نمونه تحقیق و مقایسه طولی و زمانی وضعیت طلاق‌گرفتگان را پیشنهاد می‌کنند.

یادداشت‌ها

- | | |
|-------------------|------------------------|
| 1. Right Divorce | 13. Spanier & Margolis |
| 2. Wornng Divorce | 14. Walters |
| 3. Berk | 15. Weiss |
| 4. Cooper | 16. Duran-Aydintug |

- | | |
|-------------------------|--------------------------------------|
| 5. Gahler | 17. Myers |
| 6. Psychosomatic | 18. Buehler |
| 7. Wallerstein & Kelly | 19. Depress, Anxiety, & Stress Scale |
| 8. Pinhey & Perez | |
| 9. Guilt Feeling | |
| 10. Perfectionism | |
| 11. Adaptation Disorder | |
| 12. Gray & Silver | |

منابع

- برسان، پ. (۱۳۷۹). *قدرت خانواده* (ترجمه ف. گنجی زاده). تهران: نشر دایه. (انتشار به زبان اصلی: ۱۹۹۰).
- برنشتاین، اچ.، و برنشتاین، م. (۱۳۷۷). *شناخت و درمان اختلالات زناشویی* (ترجمه ر. سهرابی). تهران: مؤسسه خدمات و فرهنگی رسا. (انتشار به زبان اصلی: ۱۹۸۶).
- سلیمی، ح.، کرمی نیا، ر.، میرزمانی، م.، خانی زاده، م.، کرمی، غ.ر.، و رضانی، آ. (۱۳۸۴). رابطه باورهای غیر منطقی با چرخه زندگی در متقاضیان طلاق. *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، ۳، ۲۳۰-۲۰۸.
- رفیعی، ع. (۱۳۸۴). *بررسی تاثیر طلاق بر روحیه زنان مطلقه در شهرستان یزد با استفاده از پرسشنامه SCL-90* پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان، اصفهان.
- ظهیرالدین، ع.، و خدایی فر، ف. (۱۳۸۰). *بررسی نیمرخ‌های شخصیتی مراجعین طلاق به دادگاه خانواده تهران ۱۳۸۰*. *فصلنامه علمی و پژوهشی فیض*، ۲۵، ۷-۱.
- مرادی پناه، ف. (۱۳۸۴). *بررسی تأثیر موسیقی ملایم بر میزان اضطراب، استرس و افسردگی بیماران کاندید کاترئیس قلبی*. دانشگاه تربیت مدرس، تهران. (گزارش منتشر نشده).

- Berk, L. E. (1998). *Development through the life span*. Boston: Allyn & Bacon.
- Buehler, C. (1987). Initiator status and the divorce transition. *Family Relations*, 36, 82-86.
- Cohen, S. N., Klein, D., & O' leary, K. D. (2007). The role of separation/divorce in relaps into and recovery from major depression. *Journal of Social and Personal Relation*, 24(6), 855.
- Cooper, C. C. (2001). Men and divorce. In G. R. Books & G. E. Good (Eds.), *The new handbook of psychotherapy and counseling with comprehensive guide to setting, problems, and treatment approaches* (pp.335-352). Jossey- Francisco, California.
- Duran-Aydintug, C. (1995). Former spouse interaction: Normative guidelines and actual behavior. *Journal of Divorce and Marriage*, 22(3/4), 147-161.
- Ferber, M. A., & Sander, W. (1989). Of women, men, and divorce: Not by economics alone. *Review of Social Economy*, 47(1), 15 – 26.
- Gahler, M. (2006). A longitudinal study of marital disruption and psychological distress among Swedish women and men . *The family Journal, Counseling and Therapy for Couples and Families*, 14, 372-382.
- Gray, C. (1996). When therapy is not in the clients best interest: Adapting clinical interventions to stages of divorce. *Journal of Divorce and Remarriage*, 26, 117-127.

- Gray, J., & Silver, R. (1990). Opposite sides of the same coin: Farmer spouses divergent perspective in coping with their divorce. *Journal of Personality and Social psychology*, 59, 1180-1191.
- Jalovaara, M. (2001). Socio-economic status and divorce in first marriage in Finland. *Population Studies*, 55(2), 119-133.
- Myers, M. (1989). *Men and divorce*. New York: Guilford Press.
- Pinhey, K., & Perez, M. P. (2000). Recounting the wages of self-appraised: A research note on divorce, cohabitation, and guilt. *Deviant Behavior: An inter Disciplinary Journal*, 21(1), 1-13.
- Spanier, G. B., & Margolis R. L. (1983). Marital separation and extramarital sexual behavior. *Journal of Sex Research*, 19, 23-48.
- Wallerstein, J., & Kelly, J. (1980). *Surviving the breakup*. New York: Basic Books.
- Walters-Chapman, S., Price, S., & Serovich, J. (1995). The effects of guilt on divorce adjustment. *Journal of Divorce and Remarriage*, 22, 163-177.
- Weiss, S. (1975). *Marital separation*. New York: Basic Books.